

## عصمت و خلافت آدم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و على آله الطاهرين

در کل قصه توالد از آدم عليه السلام، سؤالاتی هست که مطرح می کنیم مقداری را، مقداری هم آقایون بعد از بحث سؤال می کنند و ما به مقدار ممکن جواب می دهیم.

اول، راجع به خلافت آدم عليه السلام، مفصلاً بحث کردیم. یک مقداری مانده که بحث می کنیم. این خلافت، خلافت عن الله نیست، به ادله قطعی عقلی و کتابی و سنت. آیا خلافت از ملائکه است؟ نخیر. خلافت از جن است؟ نخیر. خلافت از انسانهای مُماثل منقرض شده است؟ بله. چرا نه و نه و چرا بله؟

خلافت از ملائکه نیست، برای اینکه ملائکه که معصوم اند چطور این سؤال را می کنند: «أتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء»؟ اولاً. ثانياً خلافت در صورتی است که مستخلفٌ عنه از بین برود بعد خلیفه به جایش بیاید.

ملائکه از بین نرفته بودند، اولاً. ثانياً اگر هم از بین رفته بودند، که در این خلیفه مخاطب کیست؟ خود ملائکه اند. مخاطب در این آیات قبل از خلق آدم، کینند؟ ملائکه است. برای همین ملائکه مستخلفٌ عنه نیستند. جن هم همینطور. برای اینکه اولاً سنخیت بین جن و انسان نیست. و ثانياً «والجان خلقناه من قبل من نار السموم»

که این را قبلاً بحث کردیم. بنابراین، مسجل و مسلم و قعطعی است از نظر عقلی و از نظر نقلی که «إِنِّي جاعلٌ في الارض خليفةً» این جانشینی نسل موجودِ اخیرِ انسان، از انسانهای مُماثل است در انسانیت، ولكن، آنها رذل تر بودند، رذل بودند، سفک دماء می کردند، افساد می کردند، چنین می کردند.

حالا، این آدم که خلیفه است، شخص آدم خلیفه است و آدم هایی که، فرزندانِ که، این آدم خواهد داشت، خلیفه نیستند؟ این را جواب دادیم. که آدم علیه السلام، در حدی متوسط از انسانیت است. ولكن، فرزندانِ از آدم علیه السلام که بوجد آمده اند و خواهند آمد که از آدم برترند. کلّ انبياء علیه السلام، مخصوصاً اولو العزم من الرّسل، از آدم از نظر عصمت، سرترند. بنابراین مبنای این خلافت، نقطه نخستین خلافت و جانشینی آدم از انسانهای منقرض شده گذشته، خلافت است، و این خلافت در بعضی از فرزندان آدم اقوی است، در بعضی برابر است، و در بعضی کمتر است. پس در این مثلث، خلافت آدم و فرزندان آدم، از انسانهای منقرض شده قبلی هست.

حالا، این آدم که مورد وحی و کلام الهی است، قبل از نبوت بوده؟ یا بعد بوده؟ نبوّت بوده؟ رسالت بوده؟ چه بوده؟ برای اینکه پیش از آنکه آدم عصیان کند، خدا می دانست که عصیان خواهد کرد. و کسی که عصیا خواهد کرد، چطور ممکن است مقام وحی و رسالت به او داده شود؟ اصولاً رُسل الهی مخصوصاً در زمان رسالت، باید معصوم باشند. اگر قبل از رسالت گناه ندارند و لکن بعد از رسالت گناه خواهند کرد، چطور می شود که بعداً رسول بشوند؟ جواب این است که اولاً و ثانیاً. اولاً حرف زدن خدا با کسانی نه دلیل بر رسالت است، و نه نُبوءت است. برای اینکه «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَرَى الْمَلَائِكَةَ انْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، نحن اوليائكم في الحياة الدنيا و في الآخرة». بنابراین. خدا بواسطه ملائکه الهاماتی به بندگان مستقیم و صالح خودش می کند، آدم علیه السلام که متولد شد، مستقیم بود بعد گناه کرد ولی وقتی که خدا با او صحبت کرد، لزومی ندارد که به طور مشافعه و راستا باشد، می تواند از طریق ملائکه باشد، این اولاً.

ثانیاً ما یک مقام نُبوءت داریم، یک مقام رسالت. نبوءت مثل لقمان. لقمان دارای مقام نبوءت است. نبی، با رسول، با نبی، با ولی عزم، با هم فرق دارند. نبی من یُنبأ بالوحي ولم يرسل. انباء وحيانی به او می شود ولكن دارای رسالت نیست. آیا کسی که انباء وحيانی به او می شود، باید دارای مقام عصمت باشد؟ خیر. شرطش نیست. ما هیچ دلیلی نداریم برای اینکه نبی غیر رسول، باید دارای مقام عصمت باشد، حتی دارای مقام عدالت باشد. بله عدالت فعلی احیاناً شرط است، ولكن در آینده هم هیچ

گاهی نکند قبل از رسالت، ما دلیلی بر این مطلب نداریم. وانگهی تحقق نصوصیت آیاتی که خدا به آدم خطاب کرد، که آدم چنین کن، چنان کن، شیطان گولت نزند، از این شجره نخور، در هر صورت سخن و حیانی ربّانی است با آدم یا بلا واسطه، یا با واسطه ملائکه، یا عنوان نبوءت دارد.

خوب، حالا، سؤال: ابراهیم علیه السلام که به او گفته شد: «إِنِّي جاعلك للنّاس اماماً»، این امامت ابراهیم به چه معناست؟ اگر امامت به معنای رسالت است، پس رسول نباید ظالم باشد حتماً. در هیچ آئی از آنات زندگی، قبل از نبوءت، قبل از رسالت و بعد نباید، ظلم کند. برای اینکه «لاینال عهدی الظالمین».

« قال إِنِّي جاعلك للنّاس اماماً، قال و من ذرّیتی؟ قال لاینال عهدی الظالمین». «الظالمین» مطلق است. کسی که ظلم کرده است، سابقاً یا لاحقاً، یا ظلم خواهد کرد، عهد رسالتی و حیانی ربّانی به او نمی رسد. بنابراین چطور آدم علیه السلام «وعصی آدم ربّه فغوی ثم اجتبیه»، چطور آدم که گفته قرآن، عصیان کرد، خدا او را اجتبا کرد، رسول کرد و رسول بر کل جنّیان و حوّا کرد؟

جواب این است که «عهدی» اینجا، عهد امامت بر کلّ مکلفان است. مثلاً ابراهیم علیه السلام وقتی که «إنی جاعلك للنّاس اماماً» آمد، رسول بود یا نه؟ بلی. ولی عزم بود یا نه؟ بلی. هم رسول بود، نبی بود، ولی عزم بود، برای اینکه خدا بفرماید «إنی جاعلك للنّاس اماماً» بعد از اینکه امتحال کامل بالاترین مراحل عبودیت را در حد اعلا داد، «فأتمهنّ»، وقتی که تمام کرد، از امتحان خوب درآمد، این امتحاناتی که به ذبح اسماعیل رسیده بود، بعد «إنی جاعلك». این بعد از وحی است. برای اینکه خدا دارد با او صحبت می کند. خدا که با ابراهیم به صورت و حیانی صحبت می کند، ابراهیم که بعد از نبوءت، رسول است، بعد ولی عزم است، این جعل امامت، جعل امامت علیا است در بُعد ولایت عزم. بنابراین «قال و من ذرّیتی» از خدا خواست که از ذرّیه من امام قرار بده، نه نبی، نه رسول، نه نبی، بلکه امام. امام مقام بسیار والا و عالی. بنابراین کسی که در تمام عمر تکلیفش چه قبلاً چه حالا چه بعداً، گناه کوچکی اگر بکند این امام نخواهد بود، ولیکن رسول می شود. کما اینکه آدم علیه السلام رسول بود به نصّ آیاتی چند.

خوب، حالا، کسانی خیال کردند این «وعصی آدم ربّه فغوی»، «عصی» ترک اولی است. عصی، عصی است. ترک اولی، ترک اولی است. فعل حرام، فعل حرام است. «وعصی آدم ربّه فغوی» در قرآن در جای دیگر دارد که عصیان است، ضلالت است، ذنب است، و تعابیر گوناگونی که نصّ است بر اینکه آدم گناه کرد، برای اینکه خدا که

نهی کرد «ولا تأکلا من هذه الشجرة فتكونا من الظالمين» اکل از شجرة کردند، ظالم شدند، عصیان کردند، غوایت کردند. غوایت و ضلالت و ظلم و عصیان، آیا این حرفها دلالت بر گناه ندارد؟ مگر اینکه بگوییم قرآن ظنّی الدلالة است. والقول أن القرآن ظنّی الدلالة، قطعی الحماقة. برای اینکه آیا عصیان در قرآن ترکِ اولی است، در جای دیگر عصیان است؟ ضلالت در قرآن، ترکِ اولی است در جای دیگر گمراهی است؟ این نمی شود. بنابراین، اینجا عرض می شود که روایت است که مأمون الرشید، از امام رضا علیه السلام سؤال کرد که شما فرمودید انبیاء معصومند، پس «و عصی آدم ربه فغوی» چیست؟ فرمود ادامه آیه اش را بخوان «ثم اجتبیہ ربه فتاب علیه فهدی»، بعد از گناه توبه کرد، بعد خدا هدایت کرد، هدایت به مقام رسالت کرد، «إمّا یأتینکم منی هدیّ فمن تبع هدایّ فلا خوفٌ علیهم ولا هم یحزنون» این هدایتی که از طرف خدا می آید، بوسیله رسول است و آن رسول آدم بود. بنابین منافات ندارد. با رسالت بعدی آدم، گناه کوچک قبلی آدم هرگز منافات ندارد. پریروز صحبت بود که آیا اینکه «إِنّی جاعلٌ فی الارض خلیفةً» آیا این ارض همین زمین است یا کل زمینها و زمینیه های تکلیف است؟ اگر همین زمین است، آمدن آدم به این زمین در اثر گناه بود. پس خدا می دانسته است، و می خواسته است، آدم گناه کند که روی زمین بیاید. این اشکال است. جواب این است که «الارض» کل زمینها و زمین های تکلیف است. برای اینکه آدم علیه السلام که رسول شد، رسالتش عالمی بود یا خاص بود؟ بر حسب آیات متعدد کل مکلفین عالم تکلیف از جنّ و انس مشمول تکلیف رسالتی هستند پس آدم رسول بود بر کل مکلفین، از جن که «والجانّ خلقناه من قبل من نار السموم»، از انس که حوا بود از این نسل و انسانهای آسمانی که احياناً بوده اند، احياناً اگر انسانهای آسمانی بوده اند یا نبوده اند نمی دانیم، آیه داریم که «ومن آیاته خلق السماوات و الارض و ما بث فیهما من دابةٍ وهو علی جمعهم اذا یشاء قدیر» (شوری/۲۹)، این «هُم» دلالت بر ذوی العقول است. بنابراین انسانهایی بوده اند. گروهی منقرض شده اند، گروهی هم منقرض نشده اند. انقراض کلی کل انسانهای از غیر نسل اخیر، که دلیل نداریم. بنابراین سه دسته هستند انسانها. انسانهایی که منقرض شده اند که افساد می کرده اند، سفک دماء می کرده اند. انسانهایی که منقرض نشده اند و در آسمانها هستند، و انسان هم که بوسیله آدم ایجاد شد در این سه بُعد است. بنابراین آدم علیه السلام که رسول شد، «فإمّا یأتینکم منی هدیّ فمن تبع هدایّ فلا خوفٌ علیهم ولا هم یحزنون» این رسالت آدم رسالت است بر کل، مکلفین عالم بالا و پایین و زمین.

بنابراین خدا می دانست که آدم عصیان می کند، و در عصیان امر به هبوط نیز ظهور می کند، و این منافات با دانستن خدا و اراده الهی ندارد. چرا؟ برای اینکه آدم را خدا خلق کرد که در همین زمین که مرکز فرماندهی کل قوای رسالت است بر کل جهان تکلیف باشد. و بقیه مطالب را ما در تفسیر ذکر کردیم، حالا گوش می دهیم فرمایشان آقایان را.

[انقراض انسانهایی که قبلاً بوده، آنها هم بهشت و جهنم دارند؟]

آنها در برزخ اند. چون قیامت که هنوز برپا نشده، ولی برزخ هست.

[این قیامت برای آنها هم هست؟] - بله.

[انسانهایی که احیاناً در آسمانها باشند،] - برای اینکه وقتی قیامت می شود، کل موجودات حیوانی و انسانی و آسمانی، تمام از بین می روند. در نفخه اولی همه می میرند و نفخه بعدی همه زنده می شوند.

[پس انبیاء ما، پیامبر آنها هم حساب می شود] - بله. «وما ارسلناک الا کافّةً للنّاس» هر انسانی چه در زمین باشد، چه در آسمان باشد، ملکف است و مشمول رسالت الهی است.

[چگونه آنها با پیامبر ارتباط داشته اند؟] - ببینید، پیامبر بزرگوار که در زمین بود آیا کل مکلفین در زمین، اعم از جن و انس، آیا مکلف بودند یا نبودند؟ [مکلف بودند] - خوب به چه وسیله ای؟ [بوسیله خود پیامبر] - پیغمبر همه را دید؟ [نه خوب در زمان و در محدوده ای که پیامبر بوده] - خیلی خوب، بنابراین رسالت در محدوده نیست. رسالت پیامبر است چه بوسیله نواب پیامبر برسد. شرعمداران معصوم. یا شرعمداران غیر معصوم.

[یعنی پیامبر خدا نوابی دارد؟] - بله در جن دارد، در انسانهای آسمانها دارد. نوابی در کل جهان وجود، چه این زمین، چه زمینهای دیگر، چه برای ملائکه، چه برای جن، برای همه دارد.

[امامان معصوم ما هم به همین شکل اند؟] - بله

[پیامبر خوب یک عده از انسانها ایشان را دیدند، آیا پیامبر در زمان خودشان، برای انسانهایی که در آسمانها زندگی می کنند قابل رؤیت شد یا نشد؟] - برای پیامبر که تمام عالم برزخ و دنیا رؤیت شد

[نه، منظورم پیامبر برای آنها] - امکان رؤیت هست اما رؤیت شرط نیست. رؤیت وحی، رؤیت کتاب آسمانی شرط است. رؤیت شخص رسول که شرط نیست. مثلاً ما هیچکدام بودیم زمان پیغمبر که پیغمبر را ببینیم؟ نخیر. ولی ما ممکن است بهتر از آن زمان باشیم.

[پیامبر با معجزه یک عده افراد را فرستاده برای آنها؟] - الهاماتی بر مبنای رسالت پیغمبر به نوایی از انسانها و جنها در زمین و آسمان می شده، «نحن اولیاءکم فی الحیاة الدنیا» این ملائکه بوسیله الهاماتی وحی رسالت خاتم النبیین را القاء می کنند، به سایر مکلفین.

[روایاتی داریم بر این مطلب که انسانهای آسمانی وجود دارند؟] - آیات داریم. «ومن آیاته خلق السماوات و الارض وما بث فیهما من دابة وهو علی جمعهم اذا یشاء قدیر»، «هُم» به چه کسی بر می گردد؟ ذوی العقول. پس در میان این دوایی که خدا در آسمانها و زمین پخش کرده، «هُم»ی هستند. پس همانطور که «هُم» در زمین است، در آسمان هم هست. و این دوآب ملائکه مراد نیستند، بلکه جن اند و انس. جن و انس همانطور که در زمین هست، در آسمان هم هست.

[«جمعهم» یعنی جمع ذوی العقول؟] - بله

[به هر حال در این جمع، دابّه ای که «بثّ فیهما من دابة»، یک عده ذوی العقول اند یک عده غیر ذوی العقول. همین ذوی العقول که در روی زمین هستند، کافی است که این ضمیر «هُم» باشد. اگر قرار را بر این بگیریم که این بئی که خدا انجام داد به این صورت بود که از این جمع ذوی العقول و غیر ذوی العقول، ذوی العقول را فقط در زمین و غیر ذوی العقول را در آسمانها و زمین بثّ داد، باز هم اگر می خواست بفرماید ما اینها را جمع می کنیم، مجموع اینها را که می خواست بگوید، همین افرادی که در زمین ذوی العقول هستند کافی بود که «هُم» بیاید.]

ببینید، «هُم» به ذوی العقول دابّه بر می گردد یا به خود دابّه؟ [به ذوی العقول دابّه]، خوب حالا، این دوآب بثّ در آسمانها و زمین داشته اند یا نداشته اند؟ [بله، داشته اند]، این دوآبی که اعم است از ذوی العقول و غیر ذوی العقول، بثّ شده اند، درست است؟ [بله]، پس همانطور که در زمین دوآب ذوی العقول و غیر ذوی العقول هست، در آسمان هم هست. «ومن آیاته خلق السماوات والارض، و ما بثّ فیهما من دابة» یعنی جنیندگانی را در آسمانها و زمین بثّ کرد، این جنیندگان آسمانها و زمین، «و هو علی جمعهم»، جمع در برابر بثّ است، پس این «هُم» منبث بودند، و جمع شدند، منبث بودن «هُم» که ذوی العقول است، در صورتی درست است که همان طوری که

در زمین ذوی العقول هستند، در آسمانها هم باشند. پس در آینده ای که ما نمی دانیم بین ذوی العقول آسمانها و زمین جمع خواهد شد. و الا این آیه غلط می شود، «و هو علی جمعهم» جمع کی؟ جمع منبثین، جمع دوابّ ذوی العقول منبثین. چون جمها نیست که اگر جمعها بود که همه ذوی العقول و غیر ذوی العقول جمع می شدند. «جمعهم» برای چیه؟ بعضی از این دوابّ منبثه که ذوی العقول اند که در آسمانها و زمین پراکنده هستند، جمع می شوند، بنابراین، آیه دلیل بر این است که در آینده ای، جمع خواهد شد بین ذوی العقول آسمانها و زمین.

[انسانهایی که در آسمانها هستند، تکلیف هم دارند؟] بله انسان هستند دیگر. تکلیف دارند.

[در برزخ اند؟] برزخ چرا. در همین دنیا. در برزخ نیستند. آسمانها و زمین و همه قبل از قیامت. ببینید ما سه عالم داریم. عالم دنیا، برزخ، قیامت. برزخ برای زنده ها هنوز نیامده. قیامت هم هنوز نیامده. فقط همین دنیا. دنیا اعم است از آسمانها و زمینها و دوابّ و همه اینها.

[فرمودید که خلیفه به این معناست که یک عده ای قبلاً منقرض شده اند، بعد انسان بوجود آمده است. خوب حضرت آدم، خلیفه منقرضین زمین بود یا آن آسمانی ها هم هست؟]

این هم بحثی است. آیا خلیفه منحصر به زمین بود؟ آیا منقرضین زمین افساد می کردند یا آسمانی ها هم افساد می کردند؟ ما ادله ای قرآنی داریم که آسمانی ها بسیار تمیزند و نظیف اند و پرهیزگارند. اگر هم دلیل داشته باشیم، می گوئیم که این خلیفه خلافت از مفسدین فی الارض است، که افساد در زمین می کردند و سفک دماء می کردند. اگر آسمانیها هم اینطور باشند درست است. ولی قدر مسلم قطعی این است که کسانی، انسانهایی که در زمین بودند، و فساد می کردند اینها کلاً منقرض شدند. اما آسمانیها دلیل می خواهد.

[این که حضرت آدم خلیفه بود برای انسانهای روی زمین] - این قدر مسلم است.

[خوب، ولی خلیفه برای آنها نبود، خوب چطور میشود؟] - نه می گوئیم نبود و نه می گوئیم بود. چون دلیل نداریم. ولی برای زمین داریم. برای زمین بود برای اینکه انسان انسان زمینی است. انسان زمینی خلیفه انسان زمینی است. ولی خلیفه انسان آسمانی بخواهد باشد این دلیل می خواهد.

[چه دلیلی داریم که حضرت آدم خلیفه انسانهای قبلی بود؟] - مستخلفٌ عنه یا باید از بین بروند،

[چون آیه نکره فرموده، خلیفَةً] - این خلیفه خلیفه الله که نیست.

[این اثبات می خواهد که خلیفه الله باشد یا نباشد] - این را قبلاً بحث کرده ایم.

[بله اما خلیفَةً را روی چه حسابی ما می گوئیم خلیفه انسانهای منقرض شده؟] - برای برای اینکه انسانی که باشد، خلیفه نمی خواهد. هست دیگر. وقتی کسی هست، خلیفه می خواهد چه کند؟ پس باید نباشد. ولی اینجا نباشد است. برای اینکه «أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء» چرا این خلیفه آمد و آنها از بین رفتند؟ برای اینکه مستخلفٌ عنه افساد می کردند برای همین منقرض شدند. چون افساد زیاد بود و سفک دماء زیاد بود منقرض شدند. والا معنی ندارد ما باشیم، جانشین ما بیاید. جانشین مال این است که من از بین بروم. اگر به طور کلی از بین نروم خلیفه معنی اش چیست؟ اگر شما هستید در فلان کار، خودتان حال دارید و می روید، اینجا خلیفه می خواهید چکار؟ باید مسخلفٌ عنه یا کلاً نابود شود یا ناتوان باشد. اینجا بی حالی و ناتوانی نیست، برای اینکه افساد و سفک و دماء می کردند، ملائکه خیال می کردند، خوب چون قبلی ها افساد می کردند، خوب اینها هم همینطورند. خدا فرمود نخیر. «إنی اعلم ما لاتعلمون». این خلیفه بسیار بهتر است از مستخلفٌ عنه بنابراین آن جریان تکرار نمی شود.

بر حسب آیه آخر سوره احزاب که «وحمله الانسان انه كان ظلوماً جهولاً» انسان را در مقابل شیطان و شیطانها قرار داده که آنها ظالم اند، جهول اند و لکن می فرماید، «وحمله الانسان»، این حمل امانت یعنی خیانت. خائن ترین موجودات مکلف انسان است. بنابراین قبلی چیه؟ پس این انسان موجود خائن تر از نسل های گذشته است. جواب این است که «حمله الانسان» این انسان نسبت به کل کائنات مکلف از جن و شیطان و غیره، این انسان هم در «احسن التقویم» است و هم در «اسفل السافلین»، احسن تقویم است در بُعد استعداد، بعد فعلیت. و اسفل سافلین است در بُعد انکار استعداد و انکار فعلیت.

[پس حاج آقا اگر حضرت آدم خلیفه افرادی بودند که روی زمین بودند و منقرض شدند، پس اینکه می فرمایند «إتی جاعلٌ فی الارض خلیفَةً» منظور همین ارض است. چون خلیفه، خلیفه همین افراد است و قرار است که خلیفه همینها که روی ارض فساد کردند باشد]



این احتمال است. آنرا هم نگفتم که قطعی است. محتمل است. اما در احتمال دوم «الارض» جنس ارض، کل ارض را شامل است.

[این جعل خلیفه،...] - خلق دو بُعدی. هم خلق کرده هم مقام خلافت داده. خلق خالی نیست.

[این مقام خلافت قبل از «اجتبیّه» به او داده شده؟] «اجتبیّه» در دو بُعد است. یکی در بُعد قبل از عصیان است، یکی در بُعد برگزیدن برای رسالت است. «اجتبیّه» دو بُعدی است. یک اجتباب کلی که کاری به عصمت نداریم. یکی هم اجتباب معصومانه است. این اجتباب انسان و خلافت انسان در هر دو بُعد است. بُعد قبل از گناه و بُعد بعد از گناه و مقام عصمت.

[«إني جاعلٌ في الارض خليفَةً» این جعل، همان در آن خلقت را بگیریم، یا بعد از تکوین و بعد از خلق می آید و برای تبیین تقریر و تقدیر یک امری دارد می آید، خوب می گوید من وقتی آمدم را خلق کردم مسئله خلافت را هم برای او قرار دادم] ببینید. این «فی الارض» تمام ارضین، تکلیف را شامل است. ولی منهای جنت آدم. جنت آدم، آدمی در آن وجود نداشته، فقط آدم و حوا بوده. پس «فی الارض» کل ارضین تکلیف است که زمین و زمینه تکلیف است.

[هبوط آدم به همین زمین بوده؟] - بله [اگر هبوط آدم به همین زمین بوده پس خلافتش بعد از هبوط بوده.]

خلافت رسالتی اش بعد از هبوط بوده. برای اینکه «وعصی آدم ربه فغوى ثم اجتبیه ربه فتاب علیه فهدى»، هدی کی؟ «إمّا یأتینکم منی هدی» این بعد از هبوط است. پس این خلافت رسالتی بعد از هبوط بوده، و خلافت غیر رسالتی قبل بوده.

[خلافت قبل از رسالت چه بوده؟] - یعنی این آدم بهتر از قبلی ها بوده.

[خلافت یعنی بهتر از قبلی باشد؟] - این شکلی نیست برای اینکه «إنی اعلم ما لاتعلمون» و آیات دیگر ثابت می کند که مانند «وعلم آدم الاسماء كلها» علم کی؟ قبل از رسالت.

[این چه بهتری است که گناه می کند بعد توبه می کند] - بهتر است برای اینکه گناهی که این کرده گناه کوچک بوده و گناه آنها بسیار بزرگ بوده.

[کسی که رسالت عظیمی بر عهده می گیرد نباید اینطور باشد.] - رسالت عظیم نیست، رسالت عادی است. دانی ترین و کوچکترین رسالت برای آدم بوده. بنابراین اگر

آدم رسول هم نمی شد، خلافتش درست بود. برای اینکه آدم غیر رسول یا عادل یا احیاناً گناه می کرد، چه عادل باشد چه احیاناً گناه کند خیلی بهتر از انسانهایی که قبلاً کارشان سفک دماء و افساد بوده.

[منظور از خلیفه شخص آدم نیست که. اگر انسانهای بعد از ما با استفاده از تکنولوژی بروند در کرات دیگر زندگی کند، چه مشکلی دارد؟ باز هم خلیفه صدق می کند] - مشکلی ندارد. باز هم خلیفه اند.

[خلیفه سه بُعد دارد. هم بُعد زمان، هم مکان و هم کیف. چرا خلافت آدم نسبت به ملائکه بهتر بوده، برای اینکه او همان استعدادها و آن نحوه خلقت آدم نسبت به آنها یک اشرافیتی خاص خود را دارد.]

بحث کیف فعلی و کیف شأنی، کیف شأنی این آدم از کیف شأنی آدم های قبل بیشتر بوده. کیف فعلی هم در اثر ترقی و به فعلیت رساندن آن کیف شأنی، بیشتر بوده. بنابراین در آنها فرض کنیم اگر معصوم نبوده است، در این آدم معصوم بیشتر است. عدول بودن بیشتر است. فاسد بودن کمتره. بنابراین در هر بُعدی از ابعاد اینها برترند.

[پس خلیفه به معنای جانشین خدا باشد نیست.] - نه. این را که عرض کردم

[پس خلیفه لازم نیست که بگوییم اینها یک استعداد خاصی دارند که ملائکه این را ندارند و خلافت را در مقابل ملائکه بگیریم نه اینکه بگوییم قبلاً آدم های دیگری بوده اند]

یا خلیفة الملائكة است، یا خلیفة الله، یا خلیفة الجنّ یا خلیفة الانس است. آن سه تای قبلی با دلایل عقلی و نقلی رد شد. خلیفة الله نیست. خلیفة الجن هم نیست، خلیفة الملائكة هم نیست.

[اعتراض ملائکه بر این بود، که اگر کسی را می خواهی به عنوان خلیفه بهش مقام بدهی ما از او مقدم تر هستیم]

صبر کنید. اگر منظور خلیفة الله است، این غلط است. چون خلیفة الله افساد نمی کند. اگر خلیفة الملائكة است، خود ملائکه دارند در مورد خودشان بحث می کنند. خود ملائکه می دانند که خودشان سفک دماء نمی کنند. خودشان معصوم اند. سفک دماء هم نمی کنند، افساد نمی کنند. بنابراین، به خدا می گویند آیا خلیفه ای قرار می دهی که سفک دماء کنند و افسد کنند.

[خلیفه به معنای شأن و مقام است. به خاطر آن نحوه خلقت آدم به طوری است که نسبت به تمام موجودات، یک مرحله بالاتر است]

ملائکه از کجا فهمیدند که این خلیفه افساد می کند؟

[شاید نسبت به آینده ای که بشر دارد] - از کجا می دانند؟

[شاید از خلقت آدم افساد افراد را می دیدند اما کمالات بالای افرادی مثل پیامبر را نمی توانستند درک کنند]

ببینید، از کجا می دانستند که این خلیفه افساد می کند؟ پس باید از مستخلف<sup>عنه</sup> خبر داشته باشند تا بدانند که این همان تکرار می شود. پس مستخلف<sup>عنه</sup> بوده است که افساد می کرده است، حالا می خواهی کسی را قرار بدهی که باز مثل همانها فساد کند. خوب این که تحصیل حاصل است که. بنابراین اگر ملائکه علم نداشتند نسبت به افساد مستخلف<sup>عنه</sup>، این سؤال را نمی کردند. پس علم داشته اند. آنوقت این سفک دماء مال ملائکه بوده است؟ ملائکه که سفک دماء ندارند، افساد ندارند، چون معصوم اند. «لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یأمرون» وانگهی ملائکه قبل از انسان خلق شده اند. جن هم همینطور است. بین جن و انسان سخت نیست. ثانیاً کی گفته است که این جن نوعاً فساد می کرده اند؟ پس نوعیت فساد طوری بوده که منقرض کرده اینها را و بعد این جانشین، جانشین برتر و بهتر است از نظر شأنیت و فعلیت.

[ملائکه ای که الآن هستند، فردای ما را اطلاع دارند یا نه؟] - کی گفته که خبر دارند؟ فقط شهود اعمال اند. شهود اعمال یعنی اعمالی که ما انجام می دهیم، این اعمال را می بینند. شهود صامت و شهود ناطق. شهود صامت که اعضای بدن انسان و فضا باشد، ارض باشد. و شهود ناطق که معصومین از ملائکه و انس باشند.

[«عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه ومن خلفه رصداً» (جن، ۲۶)] رسول فقط به معنی رسول زمینی که پیامبران باشند نیست]

بله. رسول ملائکه باشد، رسول جنی باشد یا رسول انسی باشد.

[پس آنها هم می توانند به این غیب اطلاع داشته باشند] - نه. رسول، رسالت احکامی دارد، رسالت موضوعی که ندارد. رسول رسالت احکامی است. فلذا اگر از پیغمبر سؤال کنید چند نفر مسلمان اند، نمی داند. برای اینکه این موضوع است. بله

موضوعی که رسالت را ثابت کند بله. ولی موضوعی که به رسالت ربطی ندارد نه.  
«ولو كنت اعلم الغيب لأستكثر من الخير» (اعراف، ۱۸۸).

[ملائکه جزء آن «احداً» هستند یا نه در آیه «فلا يظهر علی غیبه احداً»؟]

«الا من ارتضى من رسول»، این آحاد در صورتی که رُسل مرضی باشند «فانه يسلك من بين يديه ومن خلفه رصداً» در مورد رسالت. آیا رسالت حکمی دارند یا رسالت موضوعی دارند؟ موضوع رسالت ندارد که. رسالت حکمی است. رسالت حلال و حرام و این مسائل است.

[اگر ثابت بشود که ملائکه به آینده ما علم غیب دارند، پس در همان زمان آنها می دیدند که این انسان در زمین فساد خواهد کرد و نیازی به قبول فرض وجود انسانهای گذشته نیست]

بر فرض که ما این مطلب را داشته باشیم اما لفظ خلافت برای گذشته است. خلافت فعلی از گذشتگان.

[چرا خلافت شأنی نگیریم؟ یعنی مقامشان و شأنشان این است که می توانند در زمین خلیفه باشند]

مگر خلیفه باید مفسد باشد؟ از کجا ملائکه می دانستند که انسان در زمین فساد می کند؟ چون در روایت داریم که «لقد خلق الله الف الف عالم و الف الف آدم و انت فی آخر تلك العوالم و اولئك الادميين» کتاباً و سنتاً این مطلب ثابت است که این خلافت، خلافة الله نیست.

[خلافة الجن چرا نباشد؟] - عرض کردیم که سنخیت نیست.

[اگر این طور باشد که پیامبر ما هم که پیامبر جن هست سنخیت ندارد]

نخیر، صبر کنید، اولاً خلیفه باید مستخلفٌ عنه از بین برود تا این بیاید، جن ها هستند از بین هم نرفته اند. خلیفه کسی است که جانشین دیگری که مستخلفٌ عنه از بین برود، از تکلیف بیفتد، از حالت مکلف بودن بیفتد، یا بمیرد، ولی جن هم نمرده اند هم مکلف هستند. آیات سوره جن خطاب به جن بود. آیات سوره رحمان خطاب به جن است. بنابراین. خلیفه کسی است که مستخلفٌ عنه از بین برود. جنها قبلاً خلق شده اند و هنوز هم هستند.

[؟] - اصل کل زمین تکلیف است، آسمان و زمین.

[اَئِمَّة خَلْفَايَ الْهَي رُوي زَمِين نِيستند؟] - خَلْفَاءُ اللَّهِ هَم مَن جَعَلَهُ اللَّهُ خَلِيفَةً لَمَن سَبَقَ، «يا داود إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» داوود خَلِيفَهُ يَسَّعَ اسْت. يَسَّعَ پَدْرَش بُوَد. خَلِيفَةُ اللَّهِ نِيستند كِه. خَلِيفَةُ اللَّهِ دُو حَالَت دَارِد. مَثَلًا خَلَقَ اللَّهُ، يَعْنِي وَجُودَ خَدَا؟ اِضَافَه پَنج نُوْع اسْت. اِضَافَه شَيْءَ بِه نَفْس. اِضَافَه شَيْءَ بِه بَعْض. اِضَافَه كَلَّ بِه بَعْض. اِضَافَه ضَدَّ بِه ضَدَّ. بِنَابِرِين مَثَلًا «نَفَخْتُ فِيهِ مَن رُوحِي»، خَدَا رُوحَ دَارِد؟ اِضَافَه چِيست؟ اِضَافَه خَالِقَ بِه مَخْلُوقَ اسْت. اِضَافَه مَخْلُوقَ بِه خَالِق. مَخْلُوقَ بِه مَخْلُوق. خَلِيفَةُ اللَّهِ يَعْنِي مَن جَعَلَهُ اللَّهُ خَلِيفَةً لَمَن سَبَقَ. اِمَّا خَلِيفَهُ خُودَ خَدَا بُوَدن هَم عَقْلًا مَحَالَّ اسْت وَ هَم نَقْلًا.

[انسان که مسجود ملائکه شد...]- باید سجده را معنا کنیم. انسان مسجود نشد. این سجده شکر است. مثلاً فرض کنید کسی تا پنجاه سالگی فرزند دار نشده. بعد فرزند دار شده. می گوید اسجد الله لولد. ولد مسجود است؟ یا سجده شکر برای خداست؟

[خوب چرا اینها باید سجده می کردند حالا سجده شکر؟]

برای اینکه آدم معلم ملائکه بود. خداوند معلمی برای ملائکه درست کرد «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

[بعد از اینکه تعلیم داد دستور بر سجده داده است؟] - بله.

[این سجده برای پیامبران قبل از حضرت آدم اتفاق نیفتاده است؟] - چطور؟

[یعنی انسانهایی که قبل از حضرت آدم بودند، این دستور سجده آن موقع نیامده بوده؟] - ما نفی می کنیم نه اثبات. ما هیچ خبری نداریم. فقط این آدم که افضل خلایق است، سجده شکر به خاطر اینکه او معلم ملائکه شد.

[پس اگر قبلاً سجده ای کرده باشند پس شیطان هم باید سجده کرده باشد] - شیطان اینجا سجده نکرد اونجا هم اگر بود فرقی نمی کرد.

[اگر آنجا سجده نمی کرد باز کافر بود] - ما کلاً از آن خبری نداریم.

[انسانهای قبلی را چه کسی اغوا می کرد؟ شیطان که بعد از ماجرای حضرت آدم شیطان شد] - قبلش شیطان نبود؟

[قبلاً بود ولی اغوا گر انسان نبود] - آیا اغوا گر داخلی ما نداریم؟ نفس اماره بالسوء نداریم؟ آنها شیطان داخلشان قوی بود که جبران شیطان خارجی را می کرد. وانگهی مگر این شیطان است فقط؟ مگر خدا شیطان دیگری خلق نکرده؟ نفی آن که دلیل

نمی شود. ممکن است که خدا قبل از این شیطان، شیطان دیگری خلق کرده بوده که آنها را اغوا می کرده.

پس شیطان درونی که هست. شیطان بیرونی هم غیر از این شیطان می شود چون روایت داریم که این شش هزار سال با ملائکه بود و ظاهراً عبادت می کرد «و کان من الکافرین» در باطن کافر بود، و این کفرش اینجا ظاهر شد. نه برای ترک سجده بلکه برای استکبار. استکبار در برابر الله. یکی ترک نماز کند، کافر است؟ نه.

[شیطان از جنس ملائکه نبود. «کان من الجن» پس قاطی ملائکه چکار می کرد؟] - با ملائکه عبادت می کرد.

[پس چرا استثناء از ملائکه می کند؟ «فسجد الملائکه کلهم اجمعون الا ابلیس ابی ان یكون مع الساجدین» (حجر، ۳۰)] - برای اینکه خطاب به همه بود. خطاب به ابلیس. برای اینکه آیه داریم که «قال ما منعک الا تسجد إذ أمرتک»؟ (اعراف، ۱۲) پس خطاب به ابلیس شده بود. یا خطاب در ضمن شده بود یا خصوصی.

[این تویخ بعد از آن خطاب کلی است دیگر؟] - بله، و می فهمیم که گرچه ابلیس از ملائکه نبوده اما همراه ملائکه مأمور به سجده بوده. بنابراین اگر این آیه نبود «قال ما منعک الا تسجد إذ أمرتک، قال أنا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین» این سؤال جا داشت ولکن این آیه دلیل بر این است که ابلیس هم یا در ضمن ملائکه یا خصوصی مأمور به سجده بوده.

[«فسجد الملائکه... الا ابلیس» الملائکه محلی باللام است و استغراق است] - الملائکه شامل ابلیس بوده. یکی اینکه عملش ظاهر عمل ملائکی بود، مثل کسی که در قم زندگی کرده اما خودش اهل کاشان است. می گویند قمی است. چون با قمی هاست. حالا ابلیس با ملائکه شش هزار سال زندگی کرده، و همه اش عمل ملائکی بود، ولی باطن کافر بود. این اولاً. ثانیاً ابلیس دو امر داشت. یکی در ضمن ملائکه و یک امر خاص. بنابراین دو امر «ألا ابلیس» درست است. یک اینکه ملائکه سجده کردند، این ملائکه ای که در امر شامل ابلیس هم بود، این تخلف کرد ابلیس.

[انسانهای قبل از آدم آنها مکلف نبوده اند؟] - اگر مکلف نبوده اند چرا اعتراض می شود؟ «أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء» این نشان می دهد که آنها مکلف بوده اند.

[فرزندان حضرت آدم هم آیا اطلاعی از انسانهای قبلی نداشته اند؟ چون وقتی می خواست برادرش را دفن کند نمی دانست چگونه این کار را انجام دهد] - بله

[این که بعد از آیات آفرینش آسمانها و زمین موضوع خلقت آدم و سجده ملائکه مطرح شده نشان دهنده این نیست که بلافاصله آدم خلق شده و انسانهای قبلی نبوده اند؟] - آیا نحوه بیان دالّ بر این است که فاصله ای نبوده؟ اگر اینطور است بله. اما اینطور نیست. مثل اینکه در آیه می گوید ما انسان خلق کرده ایم بعد در قیامت زنده اش می کنیم. خوب فاصله خیلی زیاد است.

[حضرت آدم که می فرمایید پیامبر پائینی بود پس چطور «و علّم آدم الأسماء کلها»؟ این که بالاترین مقام است]

این تعلیم نسبت به سایر مخلوقات بالاتر است، اما انبیاء و رُسل دیگر بالاتر از آدم تعلیم شده اند، ولذا این «الأسماء کلها» اسماء خمسّه طیّبه است دیگر. یعنی بزرگترین فضایل آدم این است که معرفت شبحی پیدا کرد نسبت به معصومین محمدی صلوات الله علیهم.

